



همون مریضی شهر فرنگ، افتاد به جون جوانی
 شهر گل سرخ که فقط اسمی از اون نمونه بود.
 جوانا به ملت از دور و بر و سروکلهشون دود بلند
 می‌شد و به ملت تو کوچه و خیابونا تلوتلو می‌خوردن.
 زولیده پولیده کنار خیابونا به هر قیمتی دنبال پول
 می‌گشتن و گلابی می‌کردن و بعد از چند شب،
 جسد خشک و مجاله‌شده‌شون، توی خرابه‌ها و کنار
 جوی‌ها پیدا می‌شد. از دست هیچ دکتری هم
 کاری ساخته نبود.
 می‌گفتن این مریضی درمون نلاره. تازه اگه همون
 مریضی شهر فرنگ باشه، ممکنه بزرگوار میتلا
 کنن. مردم هنوز تو فکر این مریضی بودن که
 یک گردباد عجیب و وحشتناک از راه رسید که
 همه چیزو از جلو راهش جارو می‌کرد و با خودش
 می‌برد همراه همه چیزایی که با خودش برد، در
 قابلمه‌های شهر فرنگ پخش نمی‌شد. یکی دو ماه
 برنامه‌های شهر فرنگ پخش نمی‌شد. یکی دو ماه
 طول می‌کشید که وضع نگذشته بود که به روز صبح،
 هفته از این وضع فریادو زنی کشید که قیافش هم
 اولین جیغ و بد شکل دیده بود که قیافش هم شبیه
 آدم بود و هم جیغ و بد شکل و وحشتناک، ملام جیغ
 جیغ می‌کشید؛ چون عریله از همه خونه‌ها بلند
 یه جنونور عجیب و نعره و عریله از همه خونه‌ها بلند
 می‌کشید! هنوز ظهر نشده، توی شهر گل سرخ،
 صدای جیغ و نعره و عریله از همه خونه‌ها بلند
 بود. مردم تازه فهمیده بودن که چه بلایی به
 سرشون اومده و به چه ریخت و قیافه‌ای در اوملن.
 سرشون اومده و به چه ریخت و قیافه‌ای در اوملن.
 همه دنبال دو درمون بودن و از هرکسی سراغ
 می‌گفتن؛ به‌خصوص از پیرزنا و پیرمردا. اونا هم
 چیزی نمی‌دونستن. تا این‌که یه پیرمردی که از همه
 پیرتر بود، یه چیزایی از قدیم قدیم یادش اومد:
 از اون سالا که هنوز پلرا برا بچه‌هاشون داستان
 مسافر کوچولو رو می‌گفتن و غنچه‌های گل سرخ
 تحویلشون می‌دادن و بهشون سفارش می‌کردن؛
 (برای آدم مونلن باید هوای گل‌های سرخشون
 داشته باشن و هر روز لبخند زدن گل
 تا این‌که

سرخشون (بینین) با این
 حرف پیرمرد، پیرمردا و
 پیرزنا دیگه هم کم‌کم
 یه چیزایی یادشون اومد و همه
 افتادن به دنبال گل سرخ، اما تو
 هیچ خونه‌ای گل سرخ پیدا نمی‌شد
 خیلی‌ها اصلاً توخونه‌شون گلگون و
 باغچه‌ای نداشتن. بعضی‌ها فقط بوته
 خشک شده گل سرخ داشتن. اونم دیگه
 سرخ ماه‌پاره رو مردم پیابش کردن؛ اونم دیگه
 اون عطر و بوی سابق به خاطر آلودگی هوا
 نداشت. همه دور خونه ماه‌پاره جمع شدن و
 بهش التماس کردن بذاره خنده گل سرخش بینین؛
 اما گل سرخ فقط گریه می‌کرد و اصلاً نمی‌گفتن
 هرچه مردم بیش‌تر براش پخش می‌کردن و دوربین
 و موسیقی می‌دادن، بیش‌تر اشک می‌ریختن.
 مخفی نشونش می‌دادن، از خونه بیرون رفتن.
 کم‌کم مردم نامید شدن و از خونه بیرون شروع
 ماه‌پاره که از این وضع ناراحت شده بود، شروع
 کرد به گریه کردن. اشکای ماه‌پاره که روی گل
 سرخ ریخت، گل هزار هزار تا اشک رو بوته‌های
 گفت: باید هزار هزار تا اشک رو بوته‌های
 خشک گلای سرخ باقیمون ده بریزه تا روزی که
 سرخ، بوشون تو آسمون بیچه؛ تا روزی که
 یه بار دیگه مسافر کوچولو به سراغشون
 بیاد و براتشون گل سرخ تازه بیاره و اونا
 رو آدم کنه. برا همین که هنوز که
 هنوز، مردم شهر گل سرخ (اونایی
 که هنوز از آدم شدن نامید
 نشلن) دارن گریه می‌کنن
 تا مسافرشون بیاد.

